بسم الله الرحمن الرحیم

چهارشنبه 26/06/93

جلسه 1047

بحث راجع به اماره اجمالیه و یا اصل اجمالی است:

اماره اجمالیه بر دو قسم است:

تارة: خود اماره قائم می شود بر ثبوت احد الحکمین اجمالا، بینه می گوید احد هذین الانائین نجس، خبر ثقه می گوید احد هذین الفعلین اجمالا واجب.

تارة: ‌بینه تفصیلیه است برای ما مشتبه شده است و الا بینه فی علم الله مشخص بود، مثلا بینه گفت الاناء الشرقی نجس یا گفت اکرام زید واجب، اما بر من مشتبه شد که این بینه چه گفته است شک کردم که گفته است الاناء الشرقی نجس یا گفته الاناء الغربی نجس، یا شک کردم گفته اکرام زید واجب یا گفته اکرام عمرو واجب.

در قسم اول که اساسا اماره اجمالیه هست و قائم شده است به وجود احد الحکمین اجمالا یک مشکلی که داریم کیفیت توجیه حجیت این اماره است، این اماره که می گوید احد هذین الفعلین واجبٌ یا اکرام زید واجب است یا اکرام عمرو این به چه نحو می خواهد حجت بشود؟ اگر شارع بیاید جعل حکم مماثل کند و بگوید افعل احدهما این که می شود واجب تخییری، و اگر بگوید اکرم زیدا این زائد بر مدلول اماره است، زیرا اماره گفت اکرام احدهما واجب اجمالا، در مقام حجیت بگوئیم ثبت وجوب اکرام زید یا ثبت وجوب اکرام عمرو، این غیر از این که ترجیح بلا مرجح است که یکی از این دو را به طور تعیین واجب کند علاوه بر این زائد از مقدار قیام اماره است، لذا آقایان مواجه شده اند با این مشکل که چگونه حجیت این اماره اجمالیه را توجیه کنیم؟

و یک مشکل دیگری هم که هست این است که گفته می شود که شارع وقتی جعل حجیت می کند برای این اماره اجمالیه، اگر بگوییم می خواهد حجت کند آن را نسبت به وجوب موافقت قطعیه، یعنی این اماره حجت است و منجز است نسبت به وجوب موافقت قطعیه، این نتیجه اش این می شود که اصل بلا معارض هم دیگر نمی توانیم جاری کنیم در بعض اطراف، اگر بینه گفت احد هذین نجس اما هذا الماء او ذاک الثوب اگر ما علم اجمالی داشتیم که یا این آب نجس است یا آن ثوب ما در رابطه با شرب آب قاعده حل جاری می کردیم به عنوان اصل بلا معارض، می گفتیم اصل طهارت در این آب با آن ثوب سقط بالمعارضة، و لکن اصل حل در این آب بلا معارض جاری است، چون نماز خواند در لباس نجس که حرام نیست تا بخواهد اصالة الحل جاری شود، اما شارع که می آید می گوید این بینه ای که گفت اما هذا الماء نجس او ذاک الثوب این بینه حجت است یعنی حجت است بر وجوب موافقت قطعیه این معنایش این است که دیگر اصل بلامعارض هم جاری نشود، یعنی اماره اجمالیه از علم اجمالی اشد می شود چون در علم اجمالی اصل بلا معارض می شد جاری کنیم در بعض الاطراف، اما در بینه اجمالیه که می گوید یا این آب نجس است یا این ثوب اگر حجت باشد بر وجوب موافقت قطعیه معنایش این است که باید این بینه جمالیه را موافقت قطعیه کنیم، و مخالفت احتمالیه آن دیگر جایز نیست ولو با اجراء اصل بلامعارض، و اگر حجیت بینه اجمالیه فقط برای حرمت مخالفت قطعیه است این معنایش این است که هیچ جا موافقت قطعیه لازم نباشد فقط مخالفت قطعیه آن حرام باشد.

برای حل این مشکل آقایان مواجه با سختیهایی شده اند، از جمله در بحوث و نیز تعلیقه بحوث نسبت به این اشکال دوم دچار مشکل شده اند که اشکال دوم گفت که حجیت اماره اجمالیه اگر نسبت به وجوب موافقت قطعیه باشد پس لازمه اش این است که اصل بلامعارض هم جاری نشود، و اگر نسبت به حرمت مخالفت قطعیه باشد لازمه اش این است که موافقت قطعیه آن در هیچ کجا واجب نباشد، آنها با این مشکل مواجه شده اند و راه حلی هم ارائه نداده اند.

به نظر ما این اشکالها قابل حل است، برای اینکه که اولا ما یک توضیحی بدهیم در باره حقیقت علم اجمالی و حقیقت اماره اجمالیه، فرق علم اجمالی و اماره اجمالی با وجوب تخییری چیست؟

‌اگر علم پیدا کنیم به وجوب اکرام زید یا عمرو تخییرا، فرق این با اینکه علم اجمالی به وجوب احدهما پیدا کنیم چیست؟ فرقش این است که وقتی علم به وجوب تخییری پیدا می کنید می گویید علم دارم که شارع امر کرده است به اکرام احدهما تخییرا، اما وقتی علم اجمالی دارید می گویید می دانم که اکرام احدهما واجب است و الواجب فرد معین منهما، اما در وجوب تخییری نمی گفتید یجب احدهما و الواجب فعل معین منهما، این قضیه مستبطنه و مقدره در علم اجمالی که می گوید یجب احدهما و الواجب فعل معین منهما که در وجوب تخییری این قضیه مستبطنه نیست، این فارق بین وجوب تخییری و علم اجمالی است، همینطور در اماره یک وقتی ثقه می گوید یجب اکرام احدهما خبر می دهد از وجوب تخییری، خوب معنایش این است که یجب اکرام احدهما و لیس الواجب فعلا معینا منهما بلکه همان عنوان احدهما واجب است این می شود وجوب تخییری، و گاهی خبر می دهد از وجوب احدهما اجمالا معنایش این است که این ثقه می گوید احدهما واجب و الواجب فعل معین منهما و یا در انائین نجس می گوید احدهما نجس و النجس اناء معین منهما، این مفاد اماره اجمالیه است، که این ثقه می گوید احدهما نجس و النجس واقع معین منهما نه المعلوم بالاجمال اناء معین منهما، بلکه النجس یعنی همان محمول که گفت احد الانائین نجس، محمول که النجس است می شود و النجس اناء معین منهما، که اگر هر دو اناء نجس باشند دو اناء معین داریم که نجسند، یکی این اناء شرقی که اناء معین است و دیگری اناء غربی که اناء معین است، یا حتی در مثال اخبار اجمالی از وجوب احد الفعلین می گوید احد الفعلین واجب و الواجب فعل معین منهما، یعنی الواجب لیس عنوان احدهما بل فعل معین منهما، و شاید هر دو فعل معین واجب باشند در مواردی که مانعة الجمع نیست هم اکرام زید واجب باشد و هم اکرام عمرو، ولی ثقه می گوید آنی که من خبر می دهم خبر می دهم از وجوب احدهما نه بیشتر، و الواجب فعل معین منهما، حالا آن فعل معین در مقابل وجوب فعل معین ممکن است منطبق باشد بر اکرام زید فقط ممکن است منطبق باشد بر اکرام عمرو فقط و ممکن است منطبق باشد بر کلا الفعلین، این مفاد اماره اجمالیه است.

 شارع در مقام جعل حجیت می آید این مفاد را حجت می کند، حالا باید ببینیم مسلک شما در حجیت چیست طبق آن مسلک توضیح می دهیم؟

مسلک اول جعل علمیت: مسلک برخی از اعلام این است که حجیت اماره یعنی جعل علمیت برای اماره، طبق این مسلک ما مشکل نداریم، شارع می گوید من تو را اعتبار کردم عالم به مفاد اماره، مفاده اماره این است که احد الفعلین واجب و الواجب فعل معین منهما، تو عالمی به این مفاد کانه خودت علم اجمالی داری، لذا آثار علم اجمالی که منجزیت است در اینجا نیز بار می شود، به همان نحوی که علم اجمالی منجز بود جعل علمیت می کند برای این اماره اجمالیه، یعنی او تنزیل می شود به منزله علم اجمالی؛ لذا ما به مقرر بحوث می گوییم علم اجمالی چه جور منجزیتش نسبت به وجوب موافقت قطعیه به نحوی بود که اگر اصل بلا معارض در بعض جاری می شد دیگر آن منجزیت نسبت به وجوب موافقت قطعیه از بین می رفت با جریان اصل بلامعارض، شارع در اینجا جعل حجیت می کند همان حجیت به معنای جعل علمیت که اثرش همان وجوب موافقت قطعیه هم هست، اما وجوب موافقت قطعیه بر وزان وجوب موافقت قطعیه علم اجمالی، به نحوی که اگر اصلی بلا معارض جاری شد مقدم می شود بر این وجوب موافقت قطعیه، و اگر اصل بلامعارض جاری نشد آنوقت وجوب موافقت قطعیه فعلی خواهد بود.

پس طبق این مسلک جعل علمیت شارع می گوید ای کسی که ثقه به تو خبر داد گفت احد هذین الفعلین واجب و الواجب فعل معین منهما اعتبار کردم تو را عالم به این مفاد، یعنی همانطور که اگر عالم اجمالی بودی این علم اجمالی مقتضی بود برای وجوب موافقت قطعیه، این اماره اجمالیه نیز مقتضی است برای وجوب موافقت قطعیه، یعنی اگر اصل بلا معارض بود او را مقدم کن اگر نبود موافقت قطعیه کن، یا در آن مثال احد الانائین نجس که بینه اجمالیه گفت احد هذین الانائین نجس و النجس اناء معین منهما، شارع می گوید من تو را عالم اعتبار کردم به مفاد بینه، پس طبق این مسلک ما مشکل نداریم.

حتی محقق عراقی که معتقد است که حجیت اماره یعنی جعل علمیت او نیز مشکل ندارد با اینکه گاهی تعبیر می کند می گوید علم اجمالی علم به واقع است، دیگران می گویند علم اجمالی علم به جامع است ولی آغا ضیاء گاهی تعبیر می کند که علم اجمالی علم به واقع است، مثل شبه من بعید، یک شبهی از بعید می دانیم نمی دانیم شبه زید است یا شبه عمرو، خوب این شبه واقع است، همانطوری که ما علم به شبه من بعید پیدا می کنیم که این شبه زید است واقعا ما خبر نداریم که شبه زید است یا شبه عمرو، محقق عراقی می گوید علم اجمالی هم مثل علم به شبه است، ما یک شبهی از واقع داریم نمی دانیم شبه این طرف است یا آن طرف، بنا بر نظر محقق عراقی نیز هیچ اشکال ندارد که جعل علمیت برای این اماره اجمالیه بر وزان علم اجمالی، یعنی همانطور که علم اجمالی به نظر محقق عراقی علم به واقع است این نیز می شود علم تعبدی به واقع.

مراد محقق عراقی از علم اجمالی به واقع این است که ما توضیح دادیم، ما بیشتر از این نمی فهمیم، یعنی علم به جامع احدهما منتهی بعدش فرض می کنیم که علم دارم به وجوب احدهما بعد می گویم و الواجب فعل معین منهما، این معنای متحصل از علم اجمالی به واقع است، یعنی آن واجب فرد معین است از این دو فعل، محقق عراقی همین را می گوید، ما در بحث حقیقت علم اجمالی هم گفته ایم که محقق عراقی حقیقیت علم اجمالی را که می گوید علم اجمالی به واقع بیش از این نمی فهمیم معنایش را که یعنی علم اجمالی به جامع احدهما مثل علم اجمالی به وجوب احدهما بعد می گوییم و الواجب فعل معین منهما.

پس اینکه در بحوث آقای صدر فرموده طبق مسلک عراقی گیر می کنیم چرا که شاید این ثقه که می گوید احدهما واجب دروغ می گوید و اگر دروغ بگوید واقعی در کار نیست تا بعد بگوییم اماره اجمالی بر واقع، خیر واقعی در کار نیست تا بعد بگوییم اماره علم تعبدی اجمالی به واقع است، واقعی در کار نیست، این حرف آقای صدر درست نیست، زیرا مراد از واقع که محقق می گوید همین است که ما عرض کردیم یعنی این اماره اجمالیه خبر می دهد از وجوب احدهما و الواجب فعل معین منهما، این را این اماره اجمالیه خبر داده است ولو دروغ گفته است ما چه کار داریم، شارع می گوید شما به مفاد اماره اجمالیه علم داری، هذا کله علی مسلک جعل العلمیة.

اما طبق مسلک جعل منجزیت و معذریت که مسلک صاحب کفایه است، او هم مشکل ندارد، چون شارع می گوید این اماره که می گوید احد الفعلین واجب و الواجب فعل معین منهما این مفاد اماره بر تو متنجز است علی نحو تنجزی که در موارد علم اجمالی است، مشکلی ندارد، یعنی چطور که در موارد علم اجمالی تکلیف معلوم بالاجمال بر شما منجز می شود عقلا، در اماره اجمالیه نیز شارع جعل منجزیت می کند برای این اماره اجمالیه بر وزان منجزیت علم اجمالی، طبعا موافقت قطعیه در اینجا واجب می شود علی وزان وجوب موافقت قطعیه در علم اجمالی، شارع این مقدار تنجیز کرد که تنجیز کرد اماره اجمالیه را کالعلم الاجمالی لا اشد من العلم الاجمالی، پس چطور در علم اجمالی اگر اصل بلا معارض جاری شد جلو تنجیز را نسبت به وجوب موافقت قطعیه می گیرد این اماره اجمالیه هم منجز بودنش بر وزان منجز بودن علم اجمالی است.

اما مسلک جعل حکم مماثل که از بعض تعابیر مرحوم شیخ استفاده می شود که مثلا خبر ثقه که گفت یجب اکرام زید شارع هم می گوید یجب اکرام زید، جعل حکم مماثل می کند، طبق این مسلک شبهه ای اینجا هست که وقتی ثقه یجب اکرام احدهما شارع چگونه جعل حکم مماثل می کند؟ آیا شارع هم می گوید اکرم احدهما؟ اگر این را بگوید که این واجب تخییری می شود، اینجا این شبهه هست.

لکن جواب این شبهه این است که ‌جعل حکم مماثل در هر اماره ای به حسب همان اماره است؛ اگر اماره تفصیلی بگوید یجب اکرام زید جعل حکم مماثلش به این است که بگویند یجب اکرام زید، اما اگر اماره اجمالیه بگوید احدهما واجب و الواجب فعل المعین منهما، خوب جعل حکم مماثل در اینجا به این است که شارع بگوید اکرم احدهما تا نتیجه اش وجوب تخییری شود و د رنتیجه اشکال شما وارد شود، بلکه به این است که شارع بگوید ‌یجب علیک ان تعمل کانک عالم اجمالا بوجوب اکرام احدهما، جعل حکم مماثل به این نحو می کند، کی گفته شارع که جعل حکم مماثل می کند باید دقیقا همان اکرام احدهما واجب را جعل کند، شارع وقتی می بیند اگر آنجور جعل کند می شود واجب تخییری لذا می آید اینجور می گوید که واجب است بر تو معامله کنی با این اماره اجمالیه معامله علم اجمالی، یعنی وجوب تکلیفی طریقی است که با این اماره اجمالیه معامله علم اجمالی کنی، این هم یک نوع جعل حکم مماثل است، نتیجه این می شود که همانطور که در علم اجمالی مخالفت قطعیه حرام بود اینجا نیز حرام است منتهی حرمت طریقی دارد نه نفسی، حرمت طریقیه یعنی حرمت به داعی تنجیز واقع، و نسبت به وجوب موافقت قطعیه هم اگر اصل بلا معارض جاری شد همانطور که در علم اجمالی اصل بلا معارضه مقدم است بر منجزیت علم اجمالی نسبت به وجوب موافقت قطعیه، در این اماره اجمالیه هم همینطور است چون گفت یجب ان تعامل معها معاملة العلم الاجمالی، مگر شارع حتما باید مفاد خبر را انشاء کند،{حالا لفظ جعل حکم مماثل را به لحاظ غالب موارد گفته اند، اگر می گفتند در اماره اجمالیه چطور جعل حکم مماثل می شود لابد اینجوری توجیه می کردند، وانگهی ما که خیلی اصرار نداریم که مسلک جعل حکم مماثل را توجیه کنیم}، اما اینکه بیائیم کما هو ظاهر البحوث بگوئیم طبق مسالک مشهوره ما مشکل داریم در تخریج حجیت اماره اجمالیه، نخیر هیچ مشکلی نداریم، مسلک جعل علمیت ومسلک جعل منجزیت هم مشکل ندارد، مسلک جعل حکم مماثل هم یک شبهه ای دارد که به نظر ما قابل جواب است.

مسلک سوم ابراز اهتمام مولی به واقع: اما مسلک صحیح که در بحوث اختیار کرده و ما هم قبول داریم که اصلا تخریج حجیت اماره اجمالیه هیچ مشکلی ندارد، ما می گوئیم حجیت یعنی ابراز اهتمام مولا به تکلیف واقعی علی تقدیر وجوده، این می شود حجیت در حکم ظاهری الزامی، و حجیت در حکم ظاهری ترخیصی یعنی رضای مولا و عدم اهتمام مولی به رعایت تکلیف واقعی، حالا فعلا بحث حکم ظاهری الزامی یعنی احدهما واجب و احدهما نجس است، شارع وقتی می گوید این اماره اجمالیه حجت است یعنی من ابراز می کنم اهتمامم را به تکلیف واقعی به مقدار قیام اماره اجمالیه، اهتمام مولا به تکلیف واقعی به مقدار قیام اماره اجمالیه این است که مخالفت قطعیه اش حرام و موافقت قطعیه اش هم واجب است اگر اصل بلامعارض در اطراف جاری نشود.

و لذا به نظر ما هیچ مشکلی بر تخریج حجیت اماره اجمالیه ما نداریم، و لکن بعد از اینکه حجیت اماره اجمالیه را ما ثبوتا تصدیق کردیم مشکل اثباتی داریم، مشکل اثباتی این است که گفته می شود دلیل حجیت این اماره که گفت احدهما نجس در مثال انائین استصحاب طهارت این اناء و استصحاب طهارت آن اناء این هم مفاد لا تنقض الیقین بالشک است، اطلاق لا تنقض الیقین بالشک می گوید استصحاب طهارت در این اناء و در آن اناء جعل شده است، چون هر کدام از این دو اناء مشکوک النجاسة است، لذا اطلاق و به تعبیر بهتر عموم دلیل استصحاب می گوید در اینجا در این دو اناء جعل استصحاب طهارت شده با اطلاق دلیل حجیت بینه یا خبر ثقه که شامل این بینه اجمالیه می شود تعارض می کنند به عموم من وجه، و اینکه اماره اجمالیه را مقدم بر استصحاب الطهارتین کنیم مرجحی ندارد.

در جاهای دیگر مثل اینکه بینه می گفت این اناء معین نجس است آقایان می گفتند این بینه علم تعبدی به واقع است، موضوع استصحاب طهارت از بین می رفت تعبدا، با اعتبار اینکه شما عالمید که این اناء معین نجس است، اما این بیان که می گفتند دلیل اماره حکومت دارد بر موضوع استصحاب، یعنی موضوع استصحاب را تعبدا الغاء می کند، این بیان اینجا نمی آید، اماره بر نجس بودن بر احدهما که موضوع استصحاب طهارت این اناء الف را الغاء نمی کند، می گوید انت عالم بنجاسة احد الانائین، موضوع استصحاب طهارت این اناء الف شک در طهارت و نجاست اناء الف است، موضوع او که الغاء نمی شود، و موضوع استصحاب طهارت اناء ب هم نیز شک در نجاست و طهارت اناء ب است، موضوع او که الغاء نمی شود، در جاهای دیگر که اماره تفصیلیه بود می گفتند حکومت دارد این اماره تفصیلیه بر موضوع استصحاب، الغاء می کند شک فی البقاء را اعتبارا و تعبدا، لا ینبغی لاحد من موالینه فی التشکیک فیما یروی عنا ثقاتنا، یعنی وقتی یک ثقه ای می آید می گوید این اناء شرقی نجس است شک نکنی، الغاء کرد شک را، موضوع استصحاب از بین رفت، ولی در ما نحن فیه که اماره بر نجس بودن احدهما علم تعبدی است به اینکه احدهما نجس، اینکه موضوع استصحاب طهارت اناء الف و اناء ب را از بین نمی برد.

این شبهه را محقق عراقی مطرح کرده است و خودش یک جوابی داده است، بعدا می گوییم که این شبهه اختصاص به اماره اجمالیه ندارد ، بلکه این شبهه معارضه در اصل اجمالی نیز می آید، مثلا استصحاب می گوید احد الانائین نجس چون که من یقین دارم چند روز قبل قطره خونی افتاده یا در اناء غرب یا در اناء شرقی، استصحاب می گوید هنوز هم یکی از این دو آب نجس است شبهه این است که دلیل استصحاب نجاست احد الانائین با دلیل استصحاب طهارت این اناء‌ و آن اناء ‌تعارض می کنند، حالا فعلا این اماره اجمالیه را بگوئیم: محقق عراقی در جواب از این شبهه معارضه بین اماره اجمالیه ب رنجاست احد الانائین واستصحاب طهارت هذا الاناء و ذاک الاناء فرموده است که هر اماره اجمالیه ای یک مدلول التزامی دارد، و آن این است که آن اماره ای که می گوید احد هذین الانائین نجس مدلول التزامیش این است که: ان لم یکن هذا الاناء الشرقی نجسا فالاناء الغربی نجس، این یک مدلول التزامی، مدلول التزامی دوم این است که: اگر اناء غربی نجس نباشد پس اناء شرقی نجس است ، این مدلول التزامی مدلول تفصیلی است اینکه مدلول اجمالی نیست، تعبد می شوید به نجاست اناء شرقی علی تقدیر عدم نجاست اناء غربی، خوب این اماره تفصیلیه با استصحاب طهارت اناء شرقی درگیر می شود، استصحاب طهارت اناء شرقی می گوید بگو این اناء شرقی پاک است مطلقا، مدلول التزامی بینه اجمالیه می گوید بگو این اناء شرقی نجس است اگر اناء غربی نجس نباشد، این مدلول التزامی اماره یک مدلول تفصیلی است، و این به عنوان یک اماره تفصیلیه بر اطلاق استصحاب طهارت مقدم است.

کتب فی شهر مکة المکرمة فی غرة شهر ذی الحجة الحرام/1435